

\* در این شماره می‌خوانیم:

\* ژان پل سارتر کیست؟

\* زندگان - مردگان - عاشقان

\* یک سیاه چاله چیست؟

\* دو حکایت از بهارستان جامی

\* جامعه فرایدولورژی

\* کره خود

\* عاشق و معشوق حقیقی

### ژان پل سارتر کیست؟

پذیرفت، اما پس از انتشار کتاب در سال ۱۹۳۸ به‌عنوان رمان سال برگزیده شد. ضمناً مجموعه داستان «دیوار» نیز به چاپ رسید که مورد استقبال جامعه ادبی فرانسه قرار گرفت و حتی او را در کنار بزرگانی چون بالزاک قرار داد. بنابراین پیش از آغاز جنگ، ژان پل سارتر از تثبیت موقعیت ادبی خود مطمئن شد و همین بود که سال‌های بعد را عمدتاً وقف فلسفه کرد. با آغاز جنگ جهانی دوم داوطلبانه به جبهه رفت. نگرش فلسفی سارتر ايجاب می‌کرد که در متن بحران‌های روزگار وارد شود و حتی این بحران را به‌عنوان یک فرصت برای خودشناسی تلقی کند. آن‌چه که در جنگ برای سارتر اهمیت داشت، تماس نزدیکی بود که با مرگ برقرار می‌شد. در میدان جنگ، مرگ دم‌دست‌تر از هر جای دیگری بود؛ و در مواجهه با مرگ بود که آدمی امکانات وجودی خودش را آشکار می‌کرد. تقدیر این بود که سارتر در سی و پنجمین سالروز تولدش در ۱۹۴۰ به اسارت آلمان‌ها در آید. اسارتش بیشتر از یک سال دوام نیاورد و پس از آزادی به فعالیت فلسفی و ادبی‌اش ادامه داد. سرانجام در سال ۱۹۸۰ و در شرایطی که سال‌ها بینایی‌اش را از دست داده بود در پاریس و در سن ۷۵ سالگی درگذشت. سه جلد رمان «راه آزادی» رسالات فلسفی «نظریه احساسات»، «مخیلات» و «رساله تخیل»، نمایشنامه‌های «گوشه‌نشینان آلتونا»، «مگس‌ها» و «دست‌های آلوده» و آثار ادبی و فلسفی دیگری نوشت که تعدادی از آنها در شرح فلسفه‌اش بود یا واکنشی در برابر جریانات سیاسی روزگارش.

**برگرفته از یاهوگروه اندیشه نیک / فرستنده : هدا**

تجسم عینی ادعایش بود. او به هر حوزه‌ای وارد شد، هیچگاه کمال‌گرایی را از یاد نبرد و موفقیت‌های بسیارش دلیل این مدعاست. ژان پل سارتر در ۲۱ ژوئن ۱۹۰۵ در پاریس متولد شد. پانزده ماهه بود که پدرش ژان باتسیت سارتر را از دست داد. مادرش که نسبت نزدیکی با آلبرت شوایتزیر، پزشک معروف فرانسوی داشت تا پایان عمر مورد توجه ژان پل بود. نویسنده معروف همیشه از تأثیر عمیق مادرش بر شخصیت و افکارش یاد می‌کرد. در نوزده سالگی وارد دانشسرای عالی پاریس شد. فیلسوف آینده در بیست و سه سالگی در امتحانات نهایی رشته فلسفه شرکت کرد و با کمال خجالت مردود شد. البته علت آن ضعف علمی نبود؛ علت موضع رادیکال سارتر بود که معتقد بود فلسفه را باید فهمید و نه این‌که حفظ کرد. در امتحانات سال بعد با رتبه اول قبول شد. اما نفر دوم این امتحانات کسی نبود جز سیمون دوبوار؛ زنی که از این پس تا پایان عمر نزدیک‌ترین همراه فکری و عاطفی سارتر بود. سه سال بعد ژان پل به‌عنوان معلم فلسفه به بندر لوهاور رفت و مدت‌ها در این شهر اقامت داشت. اما دوری از دوبوار در این مدت آن‌چنان برای سارتر جوان گران آمد که پس از بازگشت به پاریس به‌طور جدی به فکر ازدواج با دوبوار افتاد. در سال ۱۹۳۳ با یک فرصت مطالعاتی به برلین سفر کرد و یکی دو سالی که در آلمان بود به آشنایی با آثار «هوسرل» و «هایدگر» گذشت. «هستی و زمان» هایدگر آن‌چنان تأثیری بر سارتر نهاد که سرانجام در سال ۱۹۴۱ کتاب «هستی و نیستی» را منتشر کرد و تأثیرپذیری خود را از فلسفه پدیدار شناسانه هایدگر آشکار کرد. سال ۱۹۳۶ بود که رمان «تهوع» را نوشت و به انتشارات گالیمار تحویل داد. صاحب انتشاراتی با آکراه این رمان را

ژان پل سارتر کیست؟ فیلسوف اگزیستانسیالیست یا روشنفکر کمونیست؟ داستان‌نویس یا نمایشنامه‌نویس؟ فعالیت‌های سارتر متنوع‌تر از آن است که بتوان به اعتبار یکی، از بقیه چشم پوشید. سارتر هر جا که قدم می‌گذاشت با جدیت و اراده‌ای که از جهان‌بینی اگزیستانسیالیستی‌اش مایه می‌گرفت، راهش را تا نهایت منطقی آن ادامه می‌داد. اگر به دنیای ادبیات وارد شد، آنقدر کارش را خوب انجام داد که سرانجام برنده جایزه نوبل شد. اگر وارد دنیای فلسفه شد، آنقدر کتاب و مقاله نوشت و سخنرانی و مصاحبه کرد که فلسفه‌اش مشهورترین و پرطرفدارترین مقاله فلسفی روزگارش شد. اگر پا به عرصه روشنفکری گذاشت، آنقدر در کافه‌ها پرسه زد و در اعتصابات شرکت کرد و له یا علیه حکومتگران موضع‌گیری کرد که نماد جنبش روشنفکری در قرن بیستم شد، اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند وجود بر ماهیت تقدم دارد. یعنی هر کس، قبل از هر چیز وجود دارد؛ پیش از این که فقیر باشد یا غنی، بی‌سواد باشد یا دانشمند و سرانجام، یکی از علاقه‌مندان به اینشتین باشد یا خود اینشتین، اگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند آدمی قبل از هر چیز، وجود دارد و در این وجود با دیگران برابر است، آنگاه او می‌تواند به ماهیتش شکل دهد، تصمیم بگیرد که یک آس و پاس محتاج به نان شب باشد یا ثروتمندترین انسان روی کره خاکی. ممکن است آدمی با تصمیم قبلی به سوی ناکامی نرود ولی این چیزی از مسئولیتش در قبال خودش کم نمی‌کند. این سخن سارتر شهرت زیادی یافته است که اگر شخصی از پا فلج باشد و مدال طلای المپیک را در دومیدانی نگیرد، مقصر فقط خودش است. اگر چه این دیدگاه مخالفان و موافقانی دارد ولی نمی‌شود انکار کرد که خود سارتر

ادامه از صفحه ۴

و سرانجام عاشق در وجود معشوق می‌میرد.

اما در معشوق، مرگ راه ندارد.

پس عاشق در معشوق متولد می‌شود و خود، معشوق

می‌گردد. معشوق نیز در عاشق، آشکار می‌گردد. و عاشق

درمی‌یابد که معشوق خودش بوده و عاشق حقیقی، همان

معشوق بوده.

این‌گونه است که عشق و عاشق و معشوق یکی می‌شوند

زیرا یکی بوده‌اند و یکی هستند.

در حضور الهی، این چنین زندگی کنید.

**بخشی از کتاب نقاش و قوهای وحشی نویسنده**

**کلود کلمان / فرستنده : دلارام**



## زندگان - مردگان - عاشقان

در آرامشی شبانه  
آرام آرام  
با پنبه‌ای سپید که از دفتרכی پنگلی گرفته‌ام  
کوشورهای فیروزه‌ای‌ات را برق می‌اندازم  
کردنبندت را به گردنت می‌اندازم  
و روپرویت می‌نشینم  
\*  
زندگی را دوست می‌داری؟  
از مرگ می‌گریزی؟  
از عشق ... می‌هراسی؟  
\*  
زندگی را باید زیست  
مرگ را باید مُرد  
عشق را  
\*  
زندگی راه رهاییست  
مرگ توهم رهاییست  
و عشق ... نمود رهایی  
\*  
برای همین است که زندگان راهیان راه رهایی‌اند

برای همین است که مردگان راهیان توهم رهایی‌اند  
و برای همین است که عاشقان، مطلق رهایی‌اند  
\*  
چه خیالات باطلی  
عشق، آغاز اسارت است  
عشق، پنبه‌ای است بر کلوئی قُمری آوازخوان  
یا نمود بندگی است بر پای آهوی گریز پای  
ور نه، دامی است به راه فرکوش بازگوش  
\*  
آنکه عاشق‌تر است ... رهاتر است  
باور نداری ... می‌دانم  
\*  
تو را سپاس می‌گویم  
ای نور زیبایی  
به تاریک توهم پندار  
تو را سپاس می‌گویم  
ای گریزگاه واقعیت  
ای فرصت تنفس  
ای حضورت  
غیاب نمودنواهی

ای طلوع یک معنا... در جهان صد معنا  
\*  
از نگاه ترانه می‌سازم  
با تو عاشقانه می‌خوانم  
با صداپت به تارهای منبره‌ام  
فرستی دوباره می‌بندم  
\*  
اینک  
با عشقت  
تَه درندترین  
بلکه  
رهاترینم  
\*  
باور نداری  
می‌دانم  
می‌دانم  
می‌دانم  
**سراینده و فرستنده: حمید**

## یک سیاه چاله چیست؟

بود خود را در مقابل جاذبه گرانشی نگه دارد و بنابراین در خود فرو ریزش کرده و به یک سیاه چاله تبدیل می‌شود. در نسبیت عام انیشتین گرانش گواهی بر انحنای فضا و زمان است. جرم سنگین فضا زمان را کج می‌کند. بنابراین قوانین معمول هندسی در مورد این اجرام صادق نیست. در نزدیکی یک سیاه چاله انحنای فضا و زمان بی‌نهایت است. و به این دلیل سیاه چاله‌ها خصوصیات عجیبی دارند. یک سیاه چاله دارای افق رویداد است. - سطحی کروی دور تا دور سیاه چاله - شما می‌توانید از افق رویداد عبور کنید ولی نمی‌توانید از داخل آن خارج شوید. در حقیقت با گذر از افق رویداد و حرکت به سمت مرکز سیاه چاله و نزدیکی به نقطه تکینگی شما از بین می‌روید. شما می‌توانید افق رویداد را این‌گونه در نظر بگیرید: مکانی که سرعت گریز از آن برابر سرعت نور است و بیرون از افق رویداد سرعت گریز کمتر از سرعت نور است. بنابراین اگر راکت شما دارای انرژی و سوخت مناسب و کافی باشد تا بتواند خود را به سرعت گریز برساند می‌تواند از چنگ گرانش سیاه چاله فرار کند. اما اگر شما داخل افق رویداد شدید هیچ ماده‌ای حتی راکت شما از سیاه چاله نمی‌تواند خارج شود.

ادامه در صفحه ۳

سیاره نیز بستگی دارد. هرچه به مرکز نزدیک‌تر باشید سرعت گریز بالا است. سرعت گریز از زمین ۱۱/۲ کیلومتر بر ثانیه (۱۰<sup>۲</sup> × ۲۵ متر بر ساعت) است. درحالی‌که سرعت گریز از ماه ۲/۴ کیلومتر بر ثانیه (۱۰<sup>۲</sup> × ۵/۳ متر بر ساعت) است. حال جرمی را تصور کنید با چگالی زیاد و شعاع کم و با سرعت گریز از مرکزی فراتر از سرعت نور. [می‌دانیم] هیچ چیز از نور سریع‌تر حرکت نمی‌کند. بنابراین هیچ جرمی نمی‌تواند از میدان گرانش آن فرار کند. حتی نور نیز به دام گرانش آن می‌افتد و قدرت فرار از آن را ندارد. ایده جرمی با تراکم و چگالی بالا که حتی نور را می‌بلعد به لاپلاس در قرن ۱۸ برمی‌گردد. تقریباً بلافاصله پس از این که انیشتین نظریه نسبیت عام را بیان کرد کارل شوارتز شیلد یک راه حل محاسباتی برای معادلات این نظریه پیدا کرد که به شرح و توصیف این اجرام می‌پردازد. تلاش افرادی نظیر اپن هایمر وال کف اسنایدر در ۱۹۳۰ بود که مردم را به‌طور جدی در مورد امکان وجود چنین اجرامی در جهان به فکر فرو برد. (آقای اپن هایمر کسی است که پروژه من هتن را اداره کردند). یافته‌ها نشان می‌دهند هنگامی که یک سیاره سنگین به‌قدر کافی سوخت خود را مصرف کند دیگر قادر نخواهد

یک سیاه چاله ناحیه ای از فضا است که تراکم جرم آن به قدری زیاد است. (دارای چگالی بی‌نهایت است) که هیچ راهی برای فرار جرمی که از نزدیک آن عبور کرده و به دام جاذبه گرانشی آن می‌افتد وجود ندارد. بهترین نظریه که تا کنون در مورد گرانش ارائه شده است نظریه نسبیت عام انیشتین است. ما برای پی بردن به جزئیات سیاه چاله‌ها باید تعدادی از نتایج این نظریه را بررسی کنیم. اما اجازه دهید موضوع را با بحث در مورد گرانش شروع کنیم. فرض کنید شما روی سطح یک سیاره ایستاده‌اید و سنگی را مستقیماً به بالا پرتاب می‌کنید. قدرت شما در پرتاب سنگ خیلی زیاد نیست بنابراین سنگ تا ارتفاع معینی بالا رفته و پس از مدتی بر اثر نیروی گرانش سیاره به پایین می‌افتد. ولی اگر سنگ را به قدر کافی به بالا پرتاب کنید تا سنگ به‌طور کامل از گرانش سیاره بگریزد دیگر به سطح سیاره بر نمی‌گردد. سرعت مورد نیازی که سنگ باید داشته باشد تا بتواند از جاذبه گرانشی سیاره فرار کند سرعت گریز نام دارد. در این حال شما انتظار دارید که سرعت گریز به جرم سیاره بستگی داشته باشد. اگر سیاره‌ای بی‌نهایت سنگین باشد در نتیجه گرانش آن قوی و سرعت گریز از آن بالا است. سیاره‌های سبک‌تر سرعت گریز کمتری دارند. سرعت گریز به فاصله شما از مرکز



## دو حکایت از بهارستان جامی

### حکایت ۱

صحرانشینی شترش را گم کرد و قسم خورد که اگر پیدایش کند به یک درهم بفروشد. اما وقتی شتر را پیدا کرد از قسمش پشیمان شد. گریه‌ای را به گردن شتر آویزان کرد و جار زد:

شترم را می‌فروشم به یک درهم و گریه‌ام را به صد درهم؛ اما بی‌یکدیگر نمی‌فروشم.

شخصی به او رسید و گفت: چه خوب و ارزان بود این شتر، اگر این قلاده را به گردن نداشت!

لثیم اگر به شتر بخشدت عطا مستان  
قلاده‌ای که ز محنت به گردنش بندند  
که این ز عادت اهل کرم برون باشد  
هزار بار ز بار شتر فزون باشد

### حکایت ۲

اسکندر یکی از نخبگان را از مسئولیتی که داشت عزل کرد و کاری پست به او داد. روزی اسکندر به او گفت: حالا، حال و روزت چطور است؟

گفت: «مرد به خاطر منصبش بزرگ و شریف نمی‌شود بلکه منصب است که به اندازه مرد بزرگ و شریف می‌شود. پس مرد هر جا که هست باید پاک، عادل و با انصاف باشد.»

اسکندر از پاسخ او خوشش آمد و او را به جای اول برگرداند.

بایدت منصب بلند بکوش  
نه به منصب بلندی مرد  
تا به فضل و هنر کسی پیوند  
بلکه منصب شود به مرد بلند

لثیم: بخیل، پست، خسیس، گدا

## جامعه فراایدنولوژی

برای تأمین امنیت خویش ندارند. ایجاد ارتش‌های (شبه) نظامی برای حمله به گونه‌های دیگر، برای آنها معنا ندارد. زیرا که دشمنی ندارند و حتی فراتر از این، کین‌ورزی و قدرت‌خواهی برای آنان مضحک و خنده‌دار و بی‌هوده است...

دقت شود وقتی می‌گوییم رها از دین و ایدئولوژی، با انسان‌ها در تعامل و کنش و واکنش باشیم به معنای ضد مذهبی بودن نیست. این خود باز هم یک گونه ایدئولوژی است که از آن بایستی پرهیز کرد. منظورم این است که نه مذهبی باشیم و نه غیرمذهبی. انسانی باشیم... این یعنی رهایی و آزادی انسان از ایدئولوژی... برنادر در هشیاری و خوشدل در آگاهی باشیم

**نویسنده: بردیا**

پرنده پرستو یا چلچله‌ای که در ایران زندگی می‌کند وقتی به چلچله‌ای دیگر از کشوری دیگر مثلاً برزیل می‌رسد از او نمی‌پرسد که: دینت چیست؟ کجایی هستی؟ اندیشه‌ات چگونه است؟ نژادت از کدام گونه است؟ برای او فقط چلچله‌بودن کافی است او حتی به این پرسش‌های مبتذل و پیش پا افتاده هم نمی‌اندیشد! از این نظر جامعه آنها از جامعه کنونی ما (زمان امروز ۱۳۸۶ خورشیدی - ۲۰۰۷ میلادی) متمددن‌تر و با فرهنگ‌تر است. آنها آزادند به هر کجای زمین که دوست دارند بروند و بیایند. آنها نیازی به ایجاد گروه‌هایی

جامعه فراایدنولوژی، سرانجام از رحم اندیشه و ذهن نیک‌کرداران و رهااندیشان، به این جهان ایدئولوژی‌زده به هستی در خواهد آمد جهانی که ویزای ورودش فقط انسان بودن است و بس... جهانی که رها از هر گونه ایدئولوژی و مکتب خاص است و انسان‌ها به داشتن یا نداشتن باورهای آنان تقسیم نخواهند شد و انسان خود را با انسان بودن خویش به دیگران خواهند شناساند و نه با نوع دین یا روش فکری خویش یا نژاد خویش یا جنسیت خویش یا... ما انسان‌ها زمانی همچون پرنندگان چنین حقی را داشته‌ایم ولی پسرفت کرده‌ایم و به عقب رفته‌ایم...

نام سیاه چاله توسط جان ارچیبال ویلز بر روی این اجرام نهاده شد که نسبت به نام قبلی آن گیراتر و ماندنی‌تر بود. قبل از ویلز این اجرام به ستاره‌های یخ‌زده معروف بودند.  
**برگرداننده به فارسی توسط هدی قادری / برگرفته از وب سایت آسمان پارس**

رویداد راحت ولی بازگشت از آن غیر ممکن است) این می‌باشد: زمانی که افق رویداد با سرعت نور می‌چرخد به منظور فرار از میان آن شما باید سریع‌تر از نور حرکت کنید و این غیرممکن است چون شما نمی‌توانید سریع‌تر از نور حرکت کنید و بنابراین از افق رویداد نمی‌توان خارج شد.

ادامه از صفحه ۲  
افق رویداد خواص هندسی عجیبی دارد: با کمک رصدگری که دور از سیاه چاله قرار دارد افق رویداد سطح کروی آرام و بدون حرکتی به نظر می‌آید. اما اگر به افق رویداد نزدیک‌تر شوید تشخیص می‌دهید که دارای سرعت زیادی است و در حقیقت با سرعت نور به دور خود حرکت می‌کند. بنابراین توضیح این مسئله (که چرا عبور از افق



## که خود

خودت را برای پیمودن یک کیلومتر بیشتر آماده کن مسیر رسیدن به قله کوه همیشه از آنچه فکر می‌کند طولانی تر است. خودت را گول نزن: همیشه لحظه‌ای می‌رسد که آنچه به نظر نزدیک می‌آمد هنوز خیلی دور باشد. با وجود این اگر آماده رویارویی با همچنین احتمالی شده باشی به اینکه بیشتر پیش بروی این قضیه مشکلی به نظر نخواهد آمد.

وقتی به قله رسیدی لذت ببر. گریه کن کف بزبن با خوشحالی فریاد بزبن که از عهده این کار برآمده‌ای. بگذار که باد در بالای قله - همیشه پر باد است - ذهنت را پاک کند پاهای خسته و عرق کرده‌ات را خنک کند چشمانت را باز کند و جانت را از گرد و غبار تصفیه کند. چه زیباست: آنچه که در ابتدا فقط یک رؤیا بود منظره‌ای دور دست هم اکنون به زندگی تو تعلق دارد بلکه از عهده آن کار برآمده‌ای.

قول بده از این حقیقت بهره ببری که تو نیرویی را که از وجود آن غافل بودی کشف کرده‌ای تا به خودت بگویی از حالا به بعد همیشه از آن استفاده خواهی کرد هر روزی از زندگی که برایت باقی بماند. سعی کن به خودت امیدواری بدهی که کوه دیگری را فتح خواهی کرد و به طرف ماجراجویی دیگری حرکت خواهی کرد.

داستانت را تعریف کن. بلکه داستانت را تعریف کن. تجربه‌ات را باز گو کن. به همه بگو این کار شدنی است طوری که افراد دیگر هم شهادت پیدا کنند با کوه‌های خود رویارو شوند.

تقدیم به همه نیک‌اندیشان

با سپاس

**برگرفته از کتاب رودخانه روان نوشته پائلو کویلو / فرستنده: زهرا**

به قدری صاف هستند که با توفان و یخ‌زدگی لغزیده می‌شوند. با وجود این اگر همیشه در اینکه پایت را کجا بگذاری دقت داشته باشی متوجه تله‌های مختلف می‌شوی که یاد خواهی گرفت از آنها اجتناب کنی.

منظره تغییر می‌کند پس از آن لذت ببر با اینکه آدم یک هدف معین در ذهن دارد. رسیدن به قله در طی صعود می‌شود چیزهای دیگر را هم تحسین کرد: برایت هیچ هزینه‌ای ندارد اگر بعضی جاها توقف کنی و از منظره اطراف لذت ببری هر یک متر را که فتح می‌کنی می‌توانی دوردست‌ها را ببینی پس از آن استفاده کن تا به جزئیاتی که حتی به آن توجه نکردی پی ببری.

برای بدنت احترام قائل باش فقط کسی که مراقبت‌های درستی از بدنش می‌کند می‌تواند از یک کوه بالا برود از آنجایی که تو مالک تمام وقتی که زندگی در اختیار می‌گذرد هستی بی‌آنکه خواستار آنچه که نمی‌تواند به تو بدهد باشی گام بردار. اگر خیلی با سرعت راه بروی خسته می‌شوی و از نیمه تعهدت صرف‌نظر می‌کنی اگر خیلی آهسته جلو بروی ممکن است شب تو را غافلگیر کند و آن وقت گم می‌شوی. از منظره لذت ببر از آب چشمه‌ها استفاده کن و از میوه‌های طبیعت که با سخاوت به تو پیشکش می‌شود اما به راه رفتن ادامه بده.

برای روح احترام قائل باش. پیاپی تکرار نکن: «از عهده‌اش برمی‌آیم.» روح تو این را کاملاً می‌داند: فقط برای پیش رفتن تا افق و رسیدن به آسمان همان راه‌پیمایی طولانی لازم است. وسواس فکری هیچ کمکی به ادامه هدف نمی‌کند: در حقیقت آخر هم لذت صعود را از بین می‌برد ولی توجه داشته باش: حتی دائم این را به زبان نیاور: «از آنچه فکر می‌کردم سخت‌تر است» چرا که چنین رویه‌ای سبب می‌شود نیروی درونیت از دست برود.

## عاشق و معشوق حقیقی

حقیقت زیبا، دست‌یافتنی نیست بلکه خودش می‌یابد و با خودش می‌برد. حقیقت فرار است و هرگز در یک‌جا باقی نمی‌ماند. اگر برای دمی هم او را ببینی و تجربه‌اش کنی، این به تمام زندگی می‌ارزد و ارزش مردن را دارد. بعد از دیدن زیبایی حقیقی، بدون آن زیستن، زندگی نیست و پس از دیدن آن زیبایی، مردن، مردن نیست...

ادامه در صفحه ۱

هر چیزی قیمتی دارد و قیمت معشوق حقیقی، همه چیز است، حتی بیش از همه چیز. هر چیزی به قیمتی حاصل می‌شود و اما معشوق حقیقی خودت را می‌خواهد، کامل و تمام و خالصانه. کم است، کم است حتی اگر همه چیزی را فدای او کنی و خود را قربانی‌اش. اگر او یگانه حقیقت است، پس همه چیز کم است...

زیبایی حقیقی نایاب و دور از دسترس است.

کوهی را که دوست داری از آن بالا بروی انتخاب کن. نگذار اظهار نظر دیگران تو را بفریبد. آنهایی که می‌گویند: «آن قشنگ‌تر است» یا «این یکی آسان‌تر است». چرا که باید برای رسیدن به هدف انرژی و حرارت زیادی صرف کنی باید خودت به تنهایی مسئول انتخاب خودت باشی و نسبت به عملی که انجام می‌دهی کاملاً متقاعد شده باشی.

رسیدن به پایه کوه را بیاموز اغلب کوه از دور دیده می‌شود: زیبا و جذاب و پر از خطرات، اما آن زمانی که آدم سعی می‌کند به آن نزدیک شود چه چیز اتفاق می‌افتد؟ به نظر می‌رسد راه‌ها دور او می‌گردند بعضی از جنگل‌ها بین تو و مقصدت واقع می‌شوند آنچه که بر روی نقشه روشن ظاهر می‌شود. در زندگی واقعی خیلی سخت به حساب می‌آید. برای همین است که باید آماده باشی تا به تمامی آن راه‌ها و کوره راه‌ها وارد شوی تا روزی که در آن وضعیتی قرار بگیری که قصد داری از پایه تا قله بروی.

از کسی که قبلاً این مسیر را طی کرده درس بگیر. همان قدر که فکر می‌کنی تک هستی همیشه کسی قبل از تو همان رؤیا را دنبال کرده است و چندتایی علامت به‌جا گذاشته که می‌تواند مسیر تو را آسان‌تر کند: نقاطی که طناب سفت می‌شود کوره راه‌هایی که سفر را کوتاه می‌کند شاخه‌های شکسته که برای حرکت سریع‌تر به کار می‌روند راه‌پیمایی به تو تعلق دارد با تمامی مسئولیت‌هایش اما فراموش نکن تجربه دیگران بزرگ‌ترین کمک برای توست.

از نزدیک خطرات قابل کنترل هستند وقتی شروع می‌کنی به بالا رفتن از کوه رؤیاهایت مواظب اطرافت باش همان‌طور که روشن است... پرتگاه‌هایی وجود دارند شکاف‌هایی که تقریباً غیرقابل رؤیت است تخته سنگ‌ها

بدون خطر کردن، به‌دست‌آوردن دوست داشتنی‌ها چگونه ممکن است و چه ارزشی دارد؟

خطرات می‌توانند محک عشق باشند و قلب را بیازمایند. دوست داشتن، خود را به خطر افکندن است و عشق، چشم پوشیدن از خود. عشق، خود را ندیدن است و او را دیدن، و اگر عاشق خود را دید، او را در خود دیده و جز او را نمی‌بیند.

نشریه نیک‌اندیشان

WWW.NIKANDISHAN.ORG

دبیر مسئول گروه: سینا

سردبیر نشریه: بردیا

تحریریه: سعیده، فروغ

گرافیک و صفحه‌آرایی: سعیده

